

انسان برجسته ترین عامل پیروزی



نویسنده: داریوش دهقان

منتشر شده در:

مجله پیوند شماره ۲۱۵

ژانویه ۲۰۰۶

درجریان هیاهو و تلاش های تقلیدی گاهی عمده ترین های زندگی فراموش می شوند یا اصلا تشخیص داده نشده و به چشم نمی آیند. باید زمانی را به توقف و تأمل اختصاص داد و به تصویر کلی حیات نگرید و دید که به کدام جهت می رویم و تلاش هایمان برای چیست. تردیدی نیست که همه می خواهند و حق دارند که پیروز باشند، اما بسیاری از آرزومندان پیروزی پس از صرف وقت و تلاش بسیار و احتمالاً رسیدن به مقصد درمی یابند که به قله ای صعود کرده اند که نمی خواسته اند.

پیروزی حقیقی و پایدارجریانی است که فرد را به سلامت روح و روان و رضایت فردی برساند و خواسته های معنوی و مادیش را تأمین کند. با توجه به این تعریف از پیروزی می توانید درخوت خویش بنشینید و برای پیدا کردن جاودانه ترین رازهای آن، به تجربیات گذشته، زندگی فعلی و امیدهای آینده خود نگاهی دوباره بیاندازید و ببینید که چه عامل، دانش و مهارت ها یی بطور پیوسته و پاینده نه به طور ناگهانی و در دوره ای کوتاه مدت، درزندگیتان موثرترین، با اهمیت ترین و ارزشمندترین نقش ها را داشته، دارند و خواهند داشت. آنگاه از خود بپرسید که از میان تمام این عوامل کدامیک موثرترین، مهم ترین و ارزشمندترین نقش را در زندگی شما داشته و دارد. این عامل چیست؟ کیست؟ قبل از اینکه بقیه مقاله را بخوانید سعی کنید پاسخی بیابید و این عامل مهم را پیدا کنید.

برای جواب دادن به این سؤال تا آنجا که می توانید به گذشته برگردید و تمام خاطرات برجسته خود را به یاد آورید. فکر کنید که در میان همه موجودات زنده و غیر زنده ای که در اطراف خود دیده و می بینید کدامیک همیشه در زندگیتان بیشترین اثراهمیت و ارزش را داشته و دلیل این موثر بودن و اهمیت و ارزش داشتن چیست؟

شک نیست که همه شما انسان را موثرترین، مهمترین و ارزشمندترین عامل زندگی خود می دانید و دلایل بسیاری نیز برای این گزینش دارید. دلیل می آورید که هستیم از انسان است، چون دو انسان مرا به دنیا آورده اند، برای زنده ماندنم کوشیده اند، به کمک دیگر انسان ها برایم امنیت ایجاد کرده، سرپناه ساخته، پرورش و آموزش داده اند. استدلال می کنید که من چیزی نیستم جز مجموعه ای از یادگیری ها و خاطراتم و هیچ گوشه ای از این یادگیریها و خاطرات نیست که انسان در آن نقشی نداشته و یا حداقل رد پایش در آن دیده نشود. می گوید انسان پدر، مادر، خواهر، برادر، معلم، معشوق، دختر، پسر، دوست، همسایه، همکار، هموطن و هم نوع منست. مثال می زنید که ده ها نفر انسان کار می کنند تا من روزی را به شب رسانم. مجسم می کنید که اگر کشاورز، نانوا، پلیس، قاضی، مهندس، کارگر، رفتگر، پرستار، و دکتر نبود، نان، امنیت، خانه، پاکیزگی، بهداشت و سلامت وجود نداشت. اگر شاعر و ادیب و هنرمند و موسیقی دان نبود زندگی رنگین و نمکین نمی شد. اگر دلبستگی به محبوب و مهربانی های معشوقی نبود، شادی دل، شکوه گلها، و شیرینی زندگی معنایی پیدا نمی کرد.

آسایش امروز خود را نه تنها حاصل کار و کوشش و تلاش انسانهای زمان خودتان می دانید که مشکلات فراوانی را حل نموده، و بر میزان علم و دانش افزوده و با خلق رسانه های گروهی، مردم را به هم نزدیک تر کرده اند، بلکه آنرا به انسان هایی که هزاران سال پیش از این می زیسته اند ارتباط می دهید. انسان هایی که آتش، آهن، چرخ، جاده، خط، کاغذ، بخار، برق، تلفن، علت امراض، خواص گیاهان، قوانین کارآمد اجتماعی و هزاران چیز دیگر را کشف و اختراع و ابداع نمودند و زیر بنای پیشرفت و آسایش امروزیان را فراهم کردند. می گوید که هیچ چیزی در اطراف شما نیست که انسانها به نحوی در به وجود آوردنش یا تغییرش مؤثر نبوده باشند. هرچه بیشتر فکر می کنید معتقدتر می شوید

که هستی، سلامت، آموخته هایتان و هر آنچه دارید از انسانهاست. آنها عامل یادگیری، سرچشمه اطلاعات و منبع لذت و شادیهایتان می باشند. تصور اینکه در محیطی خالی از آنها به دنیا می آمدید و از یاری و مصاحبت هیچ کس برخوردار نمی شدید، مرگ را در جلو چشمانتان می آورد. تازه اگر معجزه وار زنده می ماندید نمی توانستید حرف بزنید، راه بروید یا مهارتی هایی از قبیل آنچه دارید، داشته باشید. به این نتیجه می رسید که زیستن بدون انسانها اگر ممکن هم می بود، ارزشی نمی داشت. می اندیشید که نه تنها در دوران کودکی و نوجوانی بلکه در سراسر دوران بزرگسالی نیزه انسان نیازمندید. می دانید که حتی اگر اوج گرفته و قهرمان قهرمانان و یا هنرمندترین هنرمندان شوید باز به انسانها نیاز دارید تا دست آوردها و هنرتان را ببینند و بپذیرند و شکوهتان را جشن بگیرند. می پذیرید که از اولین دم تا آخرین نفس وابستگیان نسبت به آنها کاهش نمی یابد.

بر اساس این حقایق و تفکرات است که عمیقاً معتقد می شوید که انسان موثرترین، مهم ترین و با ارزش ترین عامل در زندگیان می باشد. این اعتقاد راستین باعث می شود که خود را نسبت به انسانهای نسلهای گذشته و حاضر مدیون بدانید و همه آنها را، به هر شکل، سن، باور و رنگی که باشند دوست داشته باشید. معتقد می شوید که باید خدمتی کنید تا نشان دهد که ارزش کارهایشان را می دانید و می خواهید مراتب سپاس و قدردانی خود را به آنها اثبات نمایید. این باز نگری و روشن سازی مثل بیدار شدن از یک خواب طولانیست و شما را به جاودانه ترین راز پیروزی یعنی محور قرار دادن انسان، خدمت کردن به او و جلب رضایتش هدایت می کند. این حقیقتی ابدی و تغییرناپذیر است. شناختن و پذیرفتن عمقی این مطالب معجزه وار به شما کمک می کند تا از میان تمام کوره راههای زندگی، مسیر روشن حال و آیندهتان را دریابید.

" انسان" یعنی کانون توجهتان. بزرگترین و حقیقی ترین راز پیروزی را بشناسید و به بیراهه نروید. شناخت و پذیرش این راز شما را متقاعد می کند که هیچ انسانی را بیگانه نپندارید و هیچ جا خود را غریب ندانید. مشاهده می کنید که کار برایتان وسیله خدمت کردن به انسان و جلب رضایت او می شود. می پذیرید که هیچ کس در هیچ کاری پیروز و برجسته نمی شود و درخشش نمی یابد مگر اینکه نیازی از نیازهای انسانها را برآورد و کارش مورد قبول آنها قرار گیرد. با این نگرش رفع تکلیف و سرهم بندی نمودن و دست به سر کردن مراجع را کار نمی دانید. از این دیدگاه کار و خدمت تبدیل به تابلوی نقاشی زیبایی می شود که شما به انسانها تقدیم می کنید و مصرانه می خواهید که اسم و امضایان برپایین چنین کاری باشد. آنگاه که اهمیت و عظمت انسانها را از این منظر می بیند و بر این اساس خدمت به او را سپاسگزاری از زحماتش تلقی می کنید، **به اولین، جاودانه ترین و بزرگترین راز پیروزی دست می یابید.** با این دید پیوسته بر میزان دانش و مهارت ها و نوآوری هایتان می افزایید و می کوشید تا عاشقانه آنها را به پای انسانهای بیشتری بریزید. با این نگرش صمیمانه و کار انسانی و صادقانه، بی تردید سلامت روح و روان، رضایت فردی و پیروزی معنوی و مادی دلخواه را نصیب خود می کنید، الگویی برای نظاره گران می شوید و جامعه را جان تازه ای می بخشید.